

متن پرسش

سلام به استاد عزیز: دل‌نوشته‌ای بود و دل‌گرفتگی شاعرانه؛ گفتم خدمت شما هم بدهم محض تبرک: □
آشفته‌گی‌ها مرا آشفته کرده‌اند به قدری که عاشقی را فراموش کنم و مشغول خودمشغولی‌های خود
وهمیم شوم و حقیقت را به دورستان دیار غربت بسپارم. هرچه درخود جست و جو می‌کنم چیزی جز
شرمندگی نمی‌بینم - من شرمنده‌ام که حقیقت را آن پندارم که در فلسفه‌ها پیدایش کنم و غیر از آن را
هم مشتئی لغله و حرف سطحی پندارم - شرمنده‌ام از این که خود را در اقیانوس وهوم الفاظ و
بازیهای مثلا علمی، مثلا فلسفی غرق کرده‌ام درحالی که حقیقت جای دیگری رخ می‌نماید - شرمنده
ام که حتما بایدکسی بیاید و دستم را بگیرد و به سرمنزل مقصود برساند و من هم مثال کور عاجزی
باشم که در برهوت غوغاگری‌ها گم شده است - شرمنده‌ام از بی‌شرمیم از بی‌حرکتیم، شرمنده‌ام چون
به جای این‌که با اشاره‌ای راه را از بی‌راه پیدا کنم و حرکت کنم و به مقصد برسم هنوز اندرخم کوچه هم
نیستم - و گم‌گشته‌ای سرگشته بیش نیستم که در حجاب مشهورات زمان خود فرو رفته، و جرأت و
جسارت بیرون‌رفت از این ظلمات را ندارد - بودند کسانی که مصداق "از تو به یک اشاره" شدند و با سر
دویدند و چون مولایشان سیدالشهدا نی‌سوار نی‌زارِ عشق شدند □ شرمنده‌ام که در نیستان عاشقی و
این صحنه‌ی شوریده‌دلان که لایلاها و مجنون‌ها دارد، من مصداق "تَمَّ بَكَمَّ عَمِّي" شده‌ام - شهید
حاضرترین و شاهدترین شاهد غایبی است که حقیقتِ حقیقت را به تمامه شهادت می‌دهد و حرفش
را در دادگاه عاشقی به کرسی می‌نشانند و اینجاست که قضاوت‌کنندگان اگر فرشتگان هم باشند سر به
سجده‌ی تواضع می‌گذارند و اینجاست که باید گفت "فتبارک الله احسن الخالقین".

متن پاسخ

باسمه تعالی: سلام علیکم: آری جا دارد که همواره در منظر خود انسان‌هایی را قرار دهیم که به زیبایی
از پل صراط دنیا گذشته‌اند. باید چشم باز کنیم و مراتب و ساحات عمیق‌تر وجود را در کلام الهی و
سخنان اولیاء معصوم بیابیم تا معلوم شود این خدا است که از طریق قرآن به سوی ما آمده تا نحوه‌ی
اندیشیدن و سخن‌گفتن را به بشر هدیه کند. موفق باشید